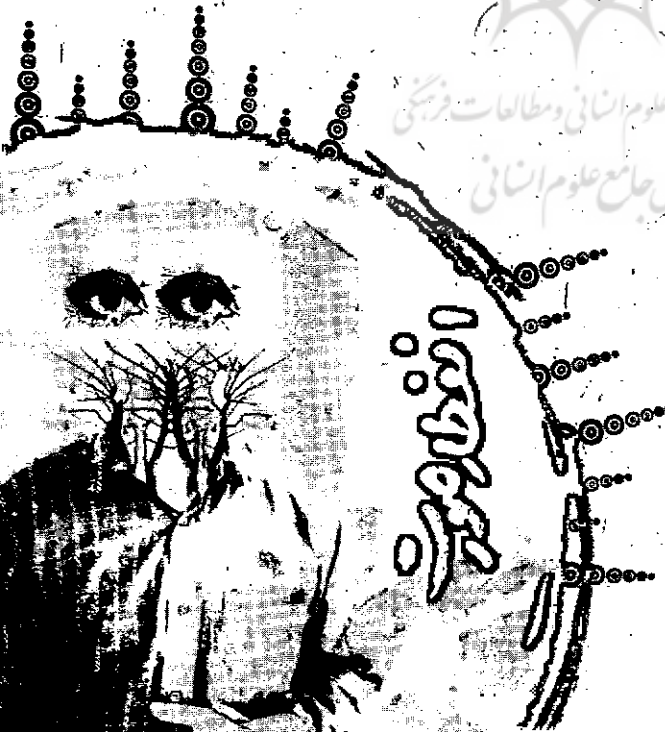


شهرستان گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



انسانیت



مجموعه آثار
انجمن علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
انجمن علوم انسانی

اشباح، ارواح و شوارز تنکر

لی هود
برگردان: شهریار وقتی پور

اشاره

استوارت هوور در سال‌های کنونی توانسته شماری از پژوهشگران حوزه دین و رسانه را در دانشگاه کلرادو در بولدر آمریکا سازمان‌دهی کرده تا درباره دین، رسانه، فرهنگ بنویسند. لی هود همکار وی در این نوع تحقیقات و پژوهش‌هاست که نوشتار زیر را از وی می‌خوانید. بعدها در سال ۲۰۰۶ مطالعات لی هود در کتاب دین در عصر رسانه، استوارت هوور بسیار به کار آمدند کتابی که به زودی توسط انتشارات مرکز پژوهش‌های اسلامی صداوسیما به بازار نشر راه خواهد یافت. می‌ماند گوشزد کردن نکته‌ای تکراری ولی مهم...

نوشتارهایی از این دست گرچه تا اندازه‌ای منطبق بر شرایط و مصادیق جامعه مورد کنکاش نویسنده مقاله هستند ولی در بنیادها و همچنین برخی نتایج، دارای گستره‌ای جهان‌شمول هستند که به کار مطالعات این‌جایی ما خواهند آمد.

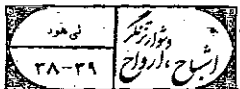
درآمد

بخش بیشتر مطالعات مذهبی بر تغییر رویه‌ها در زمینه نهادهای مذهبی سنتی متمرکز شده است. در چهارچوب مطالعات رسانه‌ای، تحقیق معطوف به مخاطبان درباره مذهب، هرچه بیشتر بر تحقیق درباره شیوه‌هایی پرداخته است که از آن راه‌ها، افراد معنای معنوی خاص خویش را از سیاهه نمادینی تفسیر کرده و می‌سازند که ممکن است شامل مدعیات آن نهادهای سنتی شود و ممکن است نشود (هوور، ۱۹۹۷؛ کلارک، ۱۹۹۸). نوشتار حاضر، با استفاده از آن الگو و به تبعیت از مسیری که کوکتر^۱ در کتاب زندگی معنوی کودکان^۲ (۱۹۹۰) طی کرده است، به کنکاش در این موضوع می‌پردازد که کودکان چگونه در گزینش‌های رسانه‌ای متنوعی چون اسرار حل‌نشده یا ترمیناتور، معنایی معنوی می‌یابند. در ضمن، این نوشته با کاربرد مفهوم نشانه‌شناسی اجتماعی لیندرمان^۳ (۱۹۹۷) در پی تملیق این موضوع است که چگونه نمادهای فرهنگی در چهارچوب بافت‌ها و زمینه‌های اجتماعی



• لی هود دانشجوی مقطع دکترای دانشگاه کلرادو در بولدر آمریکاست. وی سابقه کار تلویزیونی و رادیویی دارد و از اعضای گروه‌های پژوهشی این دانشگاه در حوزه مطالعات فرهنگ و رسانه است.

1. Coles
2. The Spiritual Life of Children
3. Social semeiology
4. Linderman



ویژه معانی متفاوتی می‌یابند و بر آن است که واریسی کند چگونه تفاوت‌های میان تصورات کودکان از خدا و رسانه‌ها به باورهای مذهبی متفاوت درون خانواده‌هایشان پیوند خورده است. برنامه تلویزیونی نظریه فرشته^۵ یکی از پرطرفدارترین برنامه‌های تلویزیونی در ایالات متحده بوده است و اصلاً مایه شگفتی نیست که تماشاگرانش پیوندی معنوی با این برنامه احساس می‌کردند. موضوعات این برنامه شامل نمایش فرشتگانی در شکلی زمینی بودند که به انسان‌ها در حل گرفتاری‌ها و مشکلاتشان کمک می‌کردند و آن‌ها را در معرض عشق خداوند قرار می‌دادند ولی بسیار شگفت‌انگیزتر از این موضوع آن است که همین تماشاگران، مضامین معنوی و پیوندهای متنوع با خداوند در برنامه‌های تلویزیونی مختلفی چون *اسرار سر بسته*، *واکر، رنجر تکراس* و فیلم‌هایی چون *ترمیتور* را احساس می‌کنند. با این همه، در مطالعه‌ای درباره رسانه‌های مرتبط با خانواده، دقیقاً برخی از برنامه‌های را مشخص ساخته‌اند که هنگام پرسش از کودکان، آن‌ها می‌گفتند که موقع تماشای این برنامه‌های تلویزیونی یا فیلم‌ها به خدا یا مذهب می‌اندیشند (دقیقاً به همان شکلی که والدین‌شان یا دیگر بزرگسالان برنامه‌هایی چون *جنگ ستارگان* یا *پرونده‌های ایکس* را انتخاب می‌کردند). این مقاله به پژوهش درباره بافت و زمینه‌ای می‌پردازد که در آن‌ها چنین پیوندهایی برقرار می‌شوند، کودکان چگونه درباره این برنامه‌ها صحبت می‌کنند و همچنین تفاوت‌هایی که در رویه‌های مذهبی، درون خانواده‌های این کودکان وجود دارد.

هوور (۱۹۹۹) سه پارادایم یا الگوی مرکزی در چهارچوب مطالعه رسانه و مذهب را دسته‌بندی کرده است:

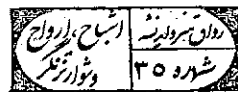
۱. مطالعاتی که متمرکز بر نهادها و افراد مذهبی است که پیام‌هایشان را از طریق یا در عرصه رسانه‌ها عرضه می‌کنند (در این جا، مطالعات تلویزیون به مقاصد اونجلیستی یا مسیحیان انجیلی غالب‌اند).

۲. مطالعاتی که متمرکز بر رویدادهای رسانه‌ای و پدیده مذهب مدنی‌اند؛

۳. مطالعاتی که برخورد و ارتباط مذهب در رسانه‌های سکولار را بررسی می‌کنند (مانند مطالعات برخورد ژورنالیستی یا مذهب).

هوور الگوهای چهارم و پنجمی هم درباره مذهب در عرصه رسانه‌ها پیش کشیده است. الگوی

5. Touched By An Angel
6. Unsolved Mysteries



چهارم متمرکز بر کنش‌های مستقلانه یا خودبنیاد مخاطبان و معانی‌ای است که آن‌ها در چهارچوب رویه‌های مردم‌پسند و محلی بدان نائل می‌شوند؛ در این الگو، «این امکان بالقوه هست که کل تلویزیون به تلویزیون مذهبی بدل شوند» (۱۹۹۹). الگوی پنجم الگوی چهارم را وسعت می‌بخشد، تا این موضوع را مورد پرسش قرار دهد که این معانی چگونه و نشأت گرفته از چه تأثیرات و نفوذی‌اند. این الگوها تعامل پیچیده‌ای را میان مذهب و تولیدات رسانه‌ای پیش‌فرض می‌گیرند، آن هم بر حسب شیوه‌هایی که اعضای مخاطبان در چهارچوب این دو عرصه معانی می‌یابند.

از یک طرف، مشخص است که تلویزیون در کار تعین و تفسیر و بنا کردن مذهب و آگاهی مذهبی در جهان کنونی است. از طرف دیگر، می‌توان مشاهده کرد که مذهب قرائت‌های موجود از تلویزیون را مشروط کرده، آن‌ها را تفسیر و بنا می‌کند. (هورر، ۱۹۹۹)

مباحثه‌ای که در این جا بدان پرداخته می‌شود، در چهارچوب الگوهای چهارم و پنجم است و علاوه بر این، بر آن است شیوه‌هایی را بررسی کند که از آن طرق، بافتها و زمینه‌های خانوادگی احتمالاً این تعامل را مشروط می‌سازند به ویژه برای مخاطبان جوان.

تصورات و برداشت‌های متغیر از مذهب

محققان بسیاری مستندات و مدارکی از تغییر تصورات و برداشت‌ها از مذهب و روند تغییر از مذهب نهادی به سلوک فردی، به تعبیر روف^۷ (۱۹۹۳)، تهیه کرده‌اند. هامیند (۱۹۹۳) و هورر (۱۹۹۷) هر دو استدلال کرده‌اند که اینک اقتدار و مرجعیت بر نمادهای مذهبی متکی بر افراد و نهادها است. این پارادایم جدید، چنان‌که وارنر (۱۹۹۳) این اصطلاح را به نام خویش سکه زده است، پارادایمی است که در آن تجربه و معنای مذهبی در تجربه فردی و شخصی تجسم می‌یابند. این چشم‌انداز جدید به مذهب، به «تفسیر و بنای فرهنگ مذهبی‌ای» دامن زده است که «پرامده از عالمی از نمادهایی است که فمکن است مدعیان نمادین مذاهب تاریخی را شامل شود و ممکن است شامل نشود». (هورر، ۱۹۹۷)

کلارک این مباحثه را در بررسی خویش درباره نوجوانان و ایجاد و تفسیر هویت مذهبی پیش‌تر برده است (۱۹۹۸) و بر این موضوع تأمل می‌کند که آیا ممکن است ایده‌هایی را که مذهبی یا معنوی خوانده می‌شوند، دست کم تا حدی، از منابع رسانه‌های توده‌ای اخذ کرد یا نه. او چنین استدلال می‌کند



7. Roof

که «رسانه‌ها، از طریق موضع نهادینه‌شان در چهارچوب جامعه، این قدرت را دارند که مشروعیتی را برای شیوه‌هایی خاص از تدوین و عرضه کردن این نمادها درون گفتارهای طبیعی شده و اجماعاً پذیرفته شده ایجاد و فراهم سازند» (۱۹۹۸). او به تازگی این ایده‌ها را شرح و بسط بیشتری داده است. جوان‌ها، مانند افرادی از هر سن و سال، خود را واجد مشروعیت و اقتداری می‌دانند که خود برای خود تعیین کنند که چگونه مذهبی باشند، نه آن‌که به نهادهای مذهبی تن دهند که بدان‌ها بگویند مذهبی بودن فی‌نفسه چیست. از همین رو، رسانه‌ها و نهادهای مذهبی و دیگر منابع متفاوت دیگر، در ذهن جوان‌هایی که درصدد تصمیم‌گیری دربارهٔ باورها و چگونگی آن‌ها هستند، از منزلتی برابر برخوردارند.

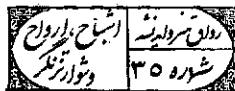
برداشت و مفهوم لیبی (۱۹۹۴) از تعصب دینی عامه‌پسند، نشانگر این چرخش و روگردانی [جامعه و افرادش] از تأثیر و نفوذ قوی نهادهای مذهبی در تعیین معنای مذهبی، برای عرصهٔ فراگیرتر تأثیراتی است که خارج از قلمرو سنتی این نهادها قرار دارند. این مقاله به همان منوال اثر کلارک (۱۹۹۸) تلاش می‌کند به فهم مقولهٔ تعصب دینی عامه‌پسند یاری رساند و از همین رو، به تشریح گفتارهایی می‌پردازد که شیوه‌هایی را تبیین می‌کنند و چهارچوب می‌بخشند که از آن راه‌ها، مردم در باب مذهب در (به قول کلارک) یافت و زمینهٔ رایج در ایالات متحده سخن می‌گویند؛ در این مقاله، این‌که کودکان چگونه در باب مضامین مذهبی و معنوی بر حسب متون رسانه‌ای صحبت می‌کنند، کلارک در پی کنکاش در ساخت و تفسیر هویت است؛ حال آن‌که من در پی تعمیق در مفهوم تشخیص هستم؛ یعنی این‌که کودکان چه معانی مذهبی یا معنوی‌ای را از منابع رسانه‌ای که با آن در تماس‌اند، تشخیص می‌دهند، او به ساخت و تفسیر هویت در میان نوجوانان (افراد میان سیزده تا نوزده سال) توجه دارد؛ حال آن‌که مقالهٔ حاضر، به کودکان یا افراد پیش از این سن و بافت‌ها و زمینه‌های اجتماعی آن‌ها می‌پردازد و این‌که زمینه‌های مذکور ممکن است تا چه جدی، بر تصورات و برداشت‌های این کودکان از مضامین معنوی موجود در تولیدات رسانه‌ای تأثیرگذار باشد.

تغییر ایده‌ها در باب رسانه‌های مذهبی

همان‌طور که مذهب در حال تغییر است، مفاهیم برنامه‌های رسانه‌ای مذهبی نیز از تغییر مصون

8. popular religiosity

۹. Identification: این کلمه در عین آن‌که به معنای همسان‌یابی یا هویت‌یابی است، به معنای تشخیص و شناسایی نیز هست و گویا نویسندهٔ مقاله، این مفهوم دوم را در ذهن دارد و در نوشتهٔ حاضر، بدان می‌پردازد. (م)



نمانده‌اند. در حالی که کانون توجه مجموعه وسیعی از محققان صراحتاً برنامه‌سازی مذهبی و مطالعات تلویزیونی انجیلی‌گرایان است، هور (۱۹۹۷) این مفهوم را به چالش کشیده است؛ بدین صورت که تصور یا مفهوم رسانه مذهبی معادل با متونی است که ساخته گروه‌های مذهبی یا نیات مذهبی است. روف (۱۹۹۵) هنگامی که از حدود و ثغور مبهم میان مذهب و ساعات پربیننده تلویزیون می‌نویسد، این مسئله را پیش می‌کشد که بسیاری از این برنامه‌ها «بینندگان را با رویارویی‌های آگزستانس‌سیال یا وجودی رو در رو می‌سازند، رویارویی‌هایی که برآمده از زندگی روزمره‌اند و بالقوه توان برانگیختن پاسخ‌ها و واکنش‌های مذهبی یا عرفانی‌معنوی را دارند». او بر آن است که افراد بدان سو رانده می‌شوند که «در ساختن و تفسیر هرگونه معنای دینی یا معنوی که می‌توان از برنامه‌های تلویزیونی بیرون کشید، پیش‌قدم شوند». (۱۹۹۵)

به همین منوال، شولتز (۱۹۹۰) استدلال می‌کند که برنامه‌های عامه‌پسند [تلویزیون] می‌توانند واجد عملکردی مذهبی باشند، حتی اگر تولیدشده توسط هیچ یک از سازمان‌های مذهبی نباشند یا عملکرد ویژه‌ای را در مذهبی‌ساختن یا تغییر مذهب افراد ایفا نکنند. هم‌چنین او متذکر می‌شود که حتی لزومی ندارد برنامه‌ای تلویزیونی بخش مذهبی زندگی را خطاب قرار دهد تا محملی برای معنای مذهبی باشد. بر حسب چنین نگرشی برخی از مثال‌های بعدی این مقاله تشریح خواهند شد؛ یعنی توضیح شیوه‌هایی که کودکان حتی در برنامه‌هایی که به هیچ‌وجه حاوی مضمون مذهبی خاصی نیستند، دلالت و اهمیتی معنوی را تشخیص می‌دهند.

من، بر خلاف فور (۱۹۸۷)، بحثم را با این پیش‌فرض شروع نمی‌کنم که ارزش‌ها، پیش‌فرض‌ها و جهان‌بینی‌های تلویزیون «تقریباً از هر جهت، مطلقاً متضاد با ارزش‌ها، پیش‌فرض‌ها و جهان‌بینی‌های» مذاهب سنتی‌اند. در عوض، این جا قصد من جست‌وجو و پرداختن به شیوه‌هایی است که از آن راه‌ها، کودکان در مواجهه با تولیدات رسانه‌ای، معانی مذهبی یا معنوی را می‌یابند و این که تفاسیر آنان چگونه ممکن است تحت‌تأثیر نظام‌های اعتقادی خانواده‌های‌شان باشد.

بنیادهای نظری

مفهوم لیندرمن از نشانه‌شناسی اجتماعی، آغاز مناسبی برای بحث در باب بافت‌ها و زمینه‌های

خانوادگی است که در آن‌ها، این معانی متنوع رخ می‌دهند (لیندرمن، ۱۹۹۵، ۱۹۹۷). مدل لیندرمن با ترکیب کردن فهم پیرس از بویایی ساخت و تفسیر فردی معنا با مفهوم سوسوری نظام‌های نشانه‌ای به منزله ساختارهای معنا، بر بُعد اجتماعی کاربرد نشانه، تأکید می‌کند.

لیندرمن اصرار می‌ورزد که فرآیندهای فردی ساخت و تفسیر معنا باید در چهارچوب ساختارهای اجتماعی و شرایط موقعیتی که فرد جزئی از آن است، دارای یافته و زمینه شوند و این گونه مورد مطالعه قرار گیرند.

فرآیند و ساخت فردی معنا بر اساس معنای اجتماعی تأسیس می‌شود که فرد با آن آشنا است و بدان جو کرده است. فرد از طریق تجربیات سابقش از تعامل اجتماعی به وقوف و معرفتی از چگونگی کاربرد نشانه‌های خاص می‌رسد؛ برای نمونه، نشانه‌های خاص در موقعیتی خاص قرار است حامل چه مقصود و هدفی باشند. (۱۹۹۵)

لیندرمن این موضوع را مطرح می‌کند که این مدل نظری را می‌توان به سطوح متفاوت نظام‌های اجتماعی اعمال کرد؛ نظام‌هایی چونان بزرگ مانند یک کشور یا حتی مقوله‌ای فراملی که معرف یک دوران یا برای مثال یک طبقه اجتماعی است. متقابلاً می‌توان نظام‌های نشانه‌ای را به گروهی بس کوچک‌تر محدود کرد؛ برای نمونه یک فرقه کوچک مذهبی. لیندرمن تصریح می‌کند که باید سطوحی را که تحلیل می‌شوند، بنا به کانون خاص هر پروژه تحقیقی تعریف کرد. درباره موضوع این نوشته، کانون در نظامی در سطح یک خانواده هست و از همین‌رو، در پی درج‌های است که بنا به آن، نشانه‌شناسی اجتماعی در محدوده یک خانواده عمل کند که بر معنای‌ای تأثیر می‌نهد که کودکان از تولیدات رسانه‌ای می‌گیرند. مطالعه حاضر، به منظور تعیین یک نقطه کانونی دیگر، به طور خاص این موضوع را مدنظر قرار می‌دهد که شناخت و انواع معارف مذهبی که درون یک خانواده بیان می‌شوند یا از آن‌ها سخنی به میان نمی‌آید، چگونه می‌تواند بر معنای‌ای که کودکان از منابع رسانه‌ای دریافت می‌دارند، تأثیر بگذارد.

لیندرمن (۱۹۹۵) با بهره‌گیری از معیار نشانه‌شناسی اجتماعی، تفاوت‌هایی مهم و معنادار میان پاسخ‌هایی یافت که بینندگان انجیلی و غیرانجیلی به برنامه‌ای مذهب‌محور از آفریقای شمالی داده



بودند، من نیز معیاری مشابه را برای نشان دادن این موضوع به کار می‌گیرم که کودکان در خانواده‌هایی که به شکلی نهادینه مذهبی یا به شکلی نهادی غیرمذهبی‌اند، به شکلی متفاوت به پرسش‌های تجربه رسانه‌ای و مضامین مذهبی واکنش نشان می‌دهند.

کلیفرد، گانتیر و مک‌آلی‌یر (۱۹۹۵) این فرضیه را پیش کشیده‌اند که به دلیل سویه‌هایی از واقعیت اجتماعی که بنا به آن‌ها، تجربه دست‌اول محدود یا ناموجود است؛ باورها، گرایش‌ها و افکار کودکان بی‌ثبات و شکل‌پذیر است. با استفاده از این فرضیه، می‌توان دید که کودکانی که عاری از تجربیات یا واجد تجربیات مذهبی نهادینه محدودی‌اند، تولیدات رسانه‌ها را به شکلی متفاوت از آن کودکانی تفسیر می‌کنند که واجد تجربیات مذهبی مکرر و هم‌سو با خانواده‌شان هستند.

یافت و زمینه خانوادگی

خانواده مکانی مهم برای پژوهش‌های مرتبط با مخاطب کیفی است. مارلی (۱۹۹۲) استدلال می‌کند که در خانواده است که آشنایی نخستین و اساسی با تلویزیون رخ می‌دهد و بسط و چهارچوب اولیه برای ایجاد معانی شکل می‌گیرد. او بر این عقیده است که خانواده از طریق الگوهای‌اش برای تعامل، نظام‌های درونی روابطش و فرهنگ مختص به خویشش در مشروعیت‌بخشی و شکل‌دادن به هویت، «آزمایشگاهی است برای پژوهش‌های ماهیت‌گرا در باب مصرف و تولید معنا». مارلی با سیلورستن (۱۹۹۰) هم‌عقیده است که تماشای تلویزیون فعالیتی پیچیده است که ناگزیر در گستره‌ای از رویه‌های خانوادگی مجبور بوده، تنها در این یافت و زمینه است که می‌توان به شکلی مناسب بررسی و درکش کرد.

به همین منوال، لیتدلف و مهیر (۱۹۸۷) نیز این بحث را پیش می‌کشند که مصرف «ارتباطات باواسطه» فعالیتی اساساً خانوادگی است و از این رو، مدعی‌اند که «این موضوع که افراد اغلب در مکان‌ها و صحنه‌های خصوصی و خانوادگی پیام‌های رسانه‌ای را دریافت و مصرف می‌کنند، بدان معنا است که گزینش و مصرف این پیام‌ها را، پیش‌شرطها و الزامات این محیط‌های کوچک و فرعی شکل می‌بخشند».

قرار دادن مخاطبان در یافت‌ها و زمینه‌های خانوادگی، مؤلفه‌ای مهم در راهبرد پژوهشی کنش اجتماعی است. اندرسن (۱۹۹۶) می‌گوید که این راهبرد عامل [انسانی یعنی فرد] را موجودی اجتماعاً



هدایت‌شده به‌شمار می‌آورد، نه آن‌که از نظر فردی مستقل و خودبنیاد باشد. به گفته اندرسن، نظریه‌پردازان کنش اجتماعی، «فرد را عاملی از نظر اجتماعی مقید و دانش‌پذیر می‌دانند که نماینده جزیی و کوچک انواع عضویت‌های جامعه است و کنش‌های‌اش، باده‌پردازیهایی از مضامین فرهنگی است». (۱۹۹۶). این راه‌برد دو مقوله متفاوت از عامل [اجتماعی] را تشخیص می‌دهد: اول به عنوان موجودی کنشگر و دوم به عنوان نماینده. من این مقوله دوم را به معنای نماینده‌بافت و زمینه اجتماعی بزرگتری به‌شمار می‌آورم که اغلب از خانواده آغاز می‌شود و به نظر من یا نظر لیندرمن درباره نشانه‌شناسی اجتماعی (که پیش‌تر بحثش شد) می‌خواند.

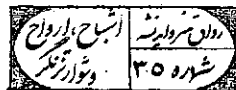
کتاب مبتنی بر آزمایش‌های اندرسن در قلمرو. آن چیزی است که خود مخاطب، موقعیت‌یافته می‌خواندش که در این قلمرو، «اعضای آن به منزله موجوداتی‌اند که در نوعی کنش اجتماعی جاری، محاط شده‌اند که باید پاسخگویی آن باشند ... رفتار هر مخاطبی را پیشاپندهای بالفعل و واقعی حضور و همراهی‌شان با این کنش، تشخیص می‌دهد و خاص او می‌سازد». (۱۹۹۶) به عبارت دیگر، اندرسن در توجیه راه‌بردی استدلال می‌آورد که بنا به آن، مخاطبان یا تماشاگران در بافت و زمینه اجتماعی و کنش‌های تعاملی دیدنشان درک می‌شوند نه بنا به کنش‌های منزویانه و ایزوله‌شده افراد.

بنا به این سنت مطالعه هم‌زمان تماشاگران به عنوان اعضای خانواده است که ما پروژه نمادگرایی، رسانه‌ها و مسیر زندگی را درباره کاربرد خانوادگی از رسانه‌ها پیش بردیم، پروژه‌ای که تحت نظر پروفسور استوارت هوزر در دانشگاه کلرادو انجام شد. هوزر (۱۹۹۶) راه‌بردی را تشریح می‌کند که «در پی یافتن دلیلی برای انسجام و ادغام رویه‌های رسانه‌ای در جریان اجتماعی زندگی است ... و این‌که چگونه دسترسی یافتن به کالاهای فرهنگی و رسانه‌ای، آموختن از آن‌ها، همسان‌شدن با آن‌ها یا رد کردنشان با جریان مذکور اتصال می‌یابد». بحث حاضر آن است که این جریان اجتماعی، مخصوصاً وقتی با تالیف مذهبی ارتباط دارند، در برداشت‌هایی متفاوت از رسانه‌ها و مذهب برای کودکانی که در خانواده‌های مورد مطالعه حضور داشتند، پنهان بود.

مورد ویژه کودکان

در سال ۱۹۹۸، مجله لایف از کودکان خواست به این بیندیشند که چگونه کیست و از طریق یک

10. Situated audience



عکس و توضیح آن نشان دهند که دوست دارند از خداوند چه بخواهند. پاسخ‌های آن‌ها نشانگر گستره‌ای بود که کودکان می‌توانند وجودی والاتر و پیوندهای‌شان با آن نیروی ماورای طبیعی را درک کنند. دختری ۱۲ ساله از یک منگنه عکس گرفته بود؛ چرا که از نظر او، منگنه مانند خداوند چیزها را به هم می‌دوزد و مانع تلاشی شدنشان می‌شود. دختری ۱۱ ساله از یک سایه عکس گرفته بود؛ چون «خدا، مثل سایه، محو و مبهم است؛ چون هیچ‌کس تصویر واضحی از او ندارد». (اداتو، ۱۹۹۸) به شیوه‌ای مشابه، کولز (۱۹۹۰) در فیلم مستند زندگی معنوی کودکان شیوه‌های متفاوتی را به تصویر کشیده بود که از آن راه‌ها، کودکان از مضامین مذهبی سخن می‌گویند. کولز به بررسی شیوه‌های پرداخته بود که به نظر می‌رسید بیش‌زمنه‌های مذهبی کودکان از آن طریق بر تصوراتشان از مضامین مذهبی تأثیر می‌نهد (با فصولی چون رستگاری مسیحی، توسل اسلامی، راست‌گرداری یهودی و مراقبه نفس سکولار). من بر اساس این فیلم، در پی تعمیق در باب چگونگی تأثیر جهات مذهبی موجود درون خانواده بر نوع تفکرات کودکان از پیوندهای میان باورهای معنوی‌شان و تولیدات رسانه‌ای مورد مصرفشان هستم.

ویلیامز (۱۹۶۹) دربارهٔ این موضوع تحقیق کرده بود که چگونه تفاوت‌های طبقاتی بر چند و چون صحبت‌های کودکان دربارهٔ برنامه‌های تلویزیون مؤثر است. من نیز به شیوه‌ای مشابه قصد دارم این موضوع را پیش بکشم که تفاوت‌های مذهبی خانواده‌ها واجد نفوذ و تأثیری بر چند و چون صحبت‌های کودکان دربارهٔ مقولات مذهبی یا معنوی است، آن‌هم وقتی این مقولات با بدهستان‌شان با رسانه‌ها ربط می‌یابند و ویلیامز با این پیش‌فرض آغاز می‌کند که «کودکان کم‌سن‌وسال اکثراً به موضوع تخریک، بر اساس سطوحی پاسخ می‌دهند که نوعاً یا به شکلی تیبیکال در محیط خانوادگی‌شان فعلیت می‌یابند». (۱۹۶۹) نمونه‌هایی که در پی می‌آیند، نشان می‌دهند که چگونه می‌توان محیط خانوادگی را نه فقط بر حسب تفاوت‌های طبقاتی، که بر اساس تفاوت‌های موجود در جهات مذهبی‌شان نیز مورد تأمل قرار داد.

خانواده‌های از نظر عرفی مذهبی

خانوادهٔ هنسن از طبقهٔ متوسط بالا هستند که در حومهٔ مرفه دنور، در کلرادو زندگی می‌کنند. والدین،

بلر و نادین، دارای درجهٔ دانشگاهی و کارهای تخصصی اداری اند. خانوادهٔ کین از طبقهٔ متوسط پایین هستند و در محیطی نیمه‌روستایی، در خانهای زندگی می‌کنند که برای مسابقهٔ سگ‌ها ساخته شده بود و پدرش اندرو، سرایدار آن‌جا بود. والدین این خانواده، اندرو و نورا، هر دو صرفاً تا پایان دبیرستان درس خوانده بودند.

این خانواده‌ها از نظر مذهبی بسیار نزدیک‌تر به هم هستند تا آن‌چه شاید منزلت اجتماعی و اقتصادی‌شان نشان می‌دهند. هر دو خانواده مسیحی پروتستان هستند و مرتب در کلیسا شرکت می‌کنند و انجام مراسم مختلف کلیسایی جزئی ثابت از فعالیت‌های خانوادگی‌شان است. در هر دو خانواده، هم والدین و هم کودکان، مذهب را بسیار مهم به شمار می‌آورند. این بدان معنی نیست که این دو خانواده به لحاظ مذهبی هم‌سان هستند؛ ولی جهان‌بینی‌های مذهبی والدین و دیدگاه‌هایی که کودکان‌شان بیان می‌کنند، آن‌چنان به هم نزدیک‌اند که می‌توان در کنار هم بررسی‌شان کرد.

خانوادهٔ هنسن

بلر و نادین هنسن هر دو قبلاً کاتولیک بودند و اینک خانواده به طور منظم به یک کلیسای غیرفرقه‌ای انجیل‌گرا می‌رود. در مقیاس ۱ تا ۶ (محافظه‌کار تا لیبرال)، بلر به باورهای اش نمرهٔ ۲.۵ می‌دهد و نادین به باورهای مذهبی‌اش، نمره‌ای بین ۲ تا ۳. بنا به اصطلاح روف (۱۹۹۳) می‌توان آن‌ها را جویندگان انجیل‌گرا نامید. آن‌ها پس از ازدواج، هر دو تصمیمی آگاهانه مبنی بر ترک کلیسای کاتولیک گرفتند و هر دو، تصمیم خویش را با اصطلاحاتی مشابه که متمرکز بر معنویت فردی‌شان است، توصیف می‌کنند. نادین می‌گوید:

من از کلیسای کاتولیک، چیزی رو که از نظر معنوی به اون نیاز داشتم، نمی‌گرفتم... و همین که چشمام رو باز کردم و شروع کردم به این‌که چیزای بیشتری از انجیل بیاموزم و از تعالیم و چیزای دیگه عقیدهٔ مذهبی‌ام بیشتر مطلع بشم، به کلیسای کاتولیک شک کردم... و خودم رو مجبور می‌کردم به کلیسای کاتولیک برم ولی این شکی که در من ریشه کرده بود، از بین نمی‌رفت؛ تا این‌که به یک کلیسای مسیحی رفتم؛ یعنی به کلیسایی که کشیش اون وعظی حقیقی کرد؛ یعنی همون چیزایی رو که خودم در زندگی روزمره به اون‌ها فکر می‌کردم، یا استفاده از تعالیم و ارجاع به نوشته‌های انجیل می‌گفت و دیدم حرف‌های کشیش خیلی بیشتر



از اون چه در کلیسای کاتولیک می‌شنیدیم، به دلم می‌شینم و دیدم دارم تحت تأثیر جنبش‌های انجیل‌گرایی قرار می‌گیرم که اون زمان که من کلیسای کاتولیک را ترک کردم، جزئی از اون به شمار نمی‌اومدین.

نادین رک و راست تعریف کرد وقتی کلیسای کاتولیک را ترک کرد، «گاو پیشونی سفید» خانواده شد و خواهر و برادرش که «هنوز اعتقاد کاتولیکی سفت و سخت داشتند، کنار آمدن با این قضیه برای‌شان مشکل بود».

بلر هم می‌گوید که برای او، ترک کلیسای کاتولیک کوششی بود برای یافتن چیزی که برای او و همسرش معنای معنوی بیشتری داشته باشد:

همه‌اش شده بود گوش کردن به حرف این کشیش‌های زهوار دررفته که ورد زبانشون فقط این است که چطور بچه‌ها مون رو بزرگ کنیم. ما نمی‌تونستیم با این جور کشیش‌ها ارتباط برقرار کنیم. ما رفقایی داشتیم که بیشترشان یه کلیسای از نوع کلیساهای اجتماعات می‌رفتند، فکر می‌کردند. «راستش می‌دونی این کار عمیقاً معنادارتر است؟ این کشیش خاص از چیزها طوری حرف می‌زند مثل این که دارد با خانواده یا بچه‌ها حرف می‌زند، آن هم از چیزایی که واقعاً تو زندگی ما اتفاق می‌افته. راستش ما که خیلی راحت می‌فهمیم داره از چی حرف می‌زنه».

خانوادهٔ هنسن، پیش از انتخاب کلیسای کوچک غیرفرقه‌ای کنونی‌شان، ابتدا کلیسای تعمیدگرا و بعد یک کلیسای اجتماع بزرگ را امتحان کردند. از نظر بلر، تعلق به فرقه‌ای خاص مهم نیست؛ به نظر من آدم باید هر جا که اعتقادش می‌کشونش، بره، هر جایی که به لحاظ معنوی تغذیه بشه. من که ندیدم خدا بگه: تو باید حتماً کاتولیک یا پروتستان باشی.

خانوادهٔ هنسن، پیش از مصاحبه با ما، در کلیسایی خانگی شرکت کرده بودند که متشکل از خانواده‌هایی بود که بیرون ساختمان یک کلیسای محلی، هم‌دیگر را برای ایجاد انجمن اخوت و مطالعهٔ انجیل ملاقات می‌کردند. هم بلر و هم نادین، این عمل را بسیار مهم می‌دانستند. کودکان این خانواده، سارا و تره‌ور (که در زمان مصاحبه با ما، به ترتیب، ۱۵ و ۱۱ سال داشتند) در گروه‌های جوانان کلیسا عضو بودند. تره‌ور می‌گوید که خانواده همیشه پیش از غذا خوردن، حتی در ساندویچ‌فروشی دعا می‌کنند. سارا پذیرش مسیح را به عنوان بزرگترین رخداد زندگی‌اش می‌داند که



آن را کاملاً تغییر داده است و می‌گوید سعی می‌کند برای ایمان آوردن غیرمسیحیان، دلیل و گواه باشد.

خانواده کین

خانواده کین بیش از خانواده هنسن محافظه‌کارند. آن‌ها به فرقه تمعیدگرای محافظه‌کاری تعلق دارند و هر یکشنبه صبح، یکشنبه شب و چهارشنبه شب، برای ادای فرائض دینی به کلیسای شان می‌روند. بر اساس مقیاس نظرگاه‌های مذهبی، محافظه‌کار تا لیبرال، اندرو کین به خودش نمره ۱ می‌دهد (محافظه‌کارترین نمره) و می‌گوید باور دارد که «انجیل دقیقاً منظور و معنایش همان چیزی است که می‌گوید، همین، و بس». همسرش نورا به محافظه‌کاری شوهرش نیست و از همین رو معتقد است بهتر است کودکانش از تعاملات‌شان با فرهنگی گسترده‌تر آموزش ببینند.

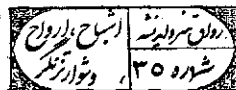
باید به یک تعادلی رسید و گذاشت بچه‌ها در معرض اتفاقات بیرون خانه قرار بگیرن، البته نه این‌که اجازه داد به راه‌های نایاب کشیده بشن. آدم نمی‌تونه یک عمر بچه‌ها رو از بعضی چیزایی که دارن اتفاق می‌افتن، دور نگه داره؛ چون باید خودشون در برابر اون چیزا قرار بگیرن و خودشون تشخیص بدن کجا باید به اصول اخلاقی بچسبن و کجا باید اعتقادات مذهبی‌شون رو وارد کنن.

با این همه، او میان امور دنیوی و «اموری که باعث خشنودی سرورمان می‌شوند» تمایز می‌گذارد و در زمان مصاحبه، قبل از آن که مطالعه تک‌تک صفحات انجیل را به پایان نرسانده بود، سراغ خواندن هیچ نوشته دیگری نرفته بود. او تصمیم‌گیری درباره امور مجاز و غیرمجاز دز محیط خانه را به شوهرش سپرده بود و در این باره می‌گفت:

اون مرد-خونه است و من باید گوش به فرمونش باشم.

استدلالی، که آشکارا مبتنی بر تفسیری محافظه‌کارانه و لفظی‌لفظ از انجیل است.

کودکان بزرگتر این خانواده، پاتریک و کلی (که در زمان مصاحبه، ۹ و ۱۰ سال داشتند) در فعالیت‌های سازمان‌یافته جوانان کلیسا شرکت می‌کنند و به مدرسه‌ای می‌روند که تحت اداره کلیسا است. مادرشان دقت‌دار، مدرسه و مدیر بالفعل آن‌جا است. دختر کوچک خانواده، بزیتانی (در زمان مصاحبه، ۲ ساله بود) روزهای یکشنبه در مدرسه، در حال آموختن سرودهای مذهبی کودکانه بود.



پیوندهای مشترک با خداوند

کودکان خانواده‌های هنسن و کین، با آن که تا حدی به پیش‌زمینه‌های مذهبی محافظه‌کارانه متفاوت تعلق داشتند، به شیوه‌ای بسیار مشابه از پیوندهای میان خدا و تولیدات رسانه‌ای سخن می‌گویند. آن‌ها نه به نمونه‌های رسانه‌ای خاص، که به این می‌اندیشند. که آیا خدا (یا مسیح) تماشای برنامه‌ای را قبول می‌کند یا نه.

در پاسخ به این پرسش که، *وقتی تلویزیون یا یک فیلم را تماشا می‌کنی، درباره خدا هم فکر می‌کنی؟ کلی کین این‌طور جواب داده بود:*

بعضی وقت‌ها به این فکر می‌کنم حالا که دارم این برنامه رو تماشا می‌کنم، خدا هم هست و داره با من به اون نگاه می‌کنه یا نه؟ بعضی وقت‌ها هم مامان اینو به من میگه.

مصاحبه‌گر:

خب، منظورت چیست؟ یعنی تصور می‌کنی خدا هم با تو مشغول تماشای برنامه است؟

کلی:

خب ... خدا همین الان با منه، خدا هر روز زندگی من با منه و اگر ما نشسته باشیم و چیز بدی رو تماشا کنیم، اون هم پیش ما نشسته. فکر می‌کنی اون چه کار می‌کنه؟

مصاحبه‌گر:

خب، آن وقت چه احساسی بهت دست می‌دهد؟

کلی:

بعضی وقت‌ها به فکر می‌افتم.

مصاحبه‌گر:

و بعد از این که فکر کردی، آن وقت چه می‌کنی؟

کلی:

بیشتر وقت‌ها، تلویزیون رو خاموش می‌کنیم.

بی‌تردید، افکار کلی درباره خدا و رسانه‌ها تحت تأثیر آموخته‌های‌اش از کلیسا و والدینش است. مادرش، نورا، در طول مصاحبه فردی خودش، احساساتی مشابه را درباره گوش دادن به رادیو توصیف



می‌کرد:

فکر من این است که وقتی دارم رادیو گوش می‌کنم اگر مسیح کنارم نشسته باشد، باز هم کنارم خواهد بود یا نه؟

اگر پاسخ مثبت نیاید، رادیو را خاموش می‌کنم؛ چون آن وقت می‌فهمد گوش دادن به آن برنامه، «کار درستی نیست».

شوه‌ر نورا، اندرو، نیز هنگام فکر کردن به خدا و تلویزیون، بر حسب ممنوعیات مذهبی می‌اندیشد. مصاحبه‌گر:

تا حالا شده موقع تماشای تلویزیون یا یک فیلم، به مذهب یا خدا هم فکر کنید؟

اندرو:

باید بگم بله، چون به همین دلیل که وقت پخش بعضی چیزها، تلویزیون خاموشه؛ چون برنامه‌های خوبی نیستن. منظورم اینه که از نظر آموخته‌هام خوب نیستن.

مصاحبه‌گر:

درباره گوش کردن به موسیقی چطور، تا حالا شده که ...؟

اندرو:

بله، برای همین است که آن موقع هم رادیو رو خاموش می‌کنم. من حتی بعضی وقت‌ها شده که رادیو را موقع پخش بعضی از برنامه‌های ایستگاه‌های مسیحی خاموش می‌کنم؛ چون می‌بینم دارن از خط خارج میشن.

اندرو صراحتاً انتخاب‌های رسانه‌ای خانواده را تعیین می‌کند و برای کارش هم استدلالات مذهبی را به کار می‌گیرد. اندرو دستور داده بود که دیگر برنامه تاریخی دکتر کوبین، پزشک زن^{۱۱} را نگاه نکنند و این دستور بعد از آن داده شده بود که در یکی از قسمت‌ها، شخصیت اصلی برنامه از طریق نظریه تکامل [داروین] درسی گرفته بود. او هم چنین به فیلم‌هایی اعتراض داشت که می‌گفت سحر و جادوی سیاه را تبلیغ می‌کنند یا یاد می‌دهند؛ فیلم‌هایی مثل پرنسس قو یا فیلم کلاسیک شرکت دیسنی، تخت‌ها و جاروهای پرنده (۱۹۷۱). کودکان خانواده هم این ممنوعیات را درونی ساخته بودند. پاتریک ۹ ساله در مصاحبه انفرادی‌اش جواب می‌دهد که تخت‌ها و جاروهای پرنده فیلم خوب و

۱۱. این همان سریالی است که در ایران با نام پزشک دهکده پخش شد. (م)

درستی برای دیدن نیست، چون در آن شخصیت‌ها «مثل جادوگران عمل می‌کنند»؛ هم‌چنین می‌گوید بازی ویدیویی بتمن و رابین، که او مجاز به داشتنش نیست، بازی احمقانه‌ای است؛ چون آن‌ها «برواز می‌کنند و از این‌طور کارها». کلی هم توضیح می‌دهد با ممنوعیت خانوادگی موسیقی راک اندرول مخالف نیست؛ «چون من دارم توی خانه‌ای مسیحی بزرگ می‌شوم».

خانواده هنسن نیز واکنش‌هایی صریح به رسانه‌ها، مبتنی بر باورهای مذهبی خویش دارند. آن‌ها اشتراک مجله تایم را لغو کردند؛ چون بلر به این نتیجه رسیده بود که این مجله «گویا تهاجمی علیه خداوند را ترتیب می‌دهد». با این حال، خانواده هنسن در مقایسه با خانواده کین، چنان ممنوعیات سخت و سختی بر تلویزیون و سینما روا نمی‌دارند. گه‌گاه، سارا و تره‌ور، برنامه کم‌دی مخصوص بزرگسالان، نمایش زنده تشبیه‌شپ را نگاه می‌کنند و تره‌ور اجازه یافت فیلم شجاع دل را تماشا کند؛ چرا که با وجود صحنه‌های خشونت‌بار، نبرد، واجد ارزش‌های تاریخی بود. با این حال، وقتی از این بچه‌ها پرسیده می‌شود که آیا موقع تماشای تلویزیون یا فیلم به فکر خدا هم می‌افتند یا نه، به شکلی خیره‌کننده پاسخ‌هایشان از جهاتی بسیار شبیه جواب کلی کین است.

سارا:

بله، مثلاً این که شاید عیسی مسیح دوست نداشته باشه چیزی رو نگاه کنیم. دقیقاً همین.

عیسی مسیح نمی‌خواد اون چیز رو ببینیم؛ چون از مسیحی بودن به دورم.

مصاحبه‌گر:

مثال مشخصی می‌زنی؟

سارا:

دقیقاً حرف‌ها و کارهای زشت، چیزهای جنسی، همه این چیزهای بد. سارا می‌گوید به نظرش جای تأسف است که برنامه‌های تلویزیونی زیادی، داشتن رابطه جنسی پیش از ازدواج را نشان می‌دهند؛ چون «ما می‌دانیم این کار درست و خوبی نیست» و هم‌خوان با تعالیم مسیحی نیست. او از اصرار بر حد دوستانش برای پیوستن به آن‌ها در تماشای فیلم‌های بالای ۱۸ سال می‌گوید؛ ولی او مضامین یا گفتار این فیلم‌ها را نمی‌پسندد و مخالف آن‌ها است. برادرش تره‌ور نیز در تقابل با برخی از برنامه‌های عامه‌پسند در دسترس، به خدا می‌اندیشد.



تره‌ور:

اگر چشمم به فیلمی بد یا از این چیزها بیفته، مثلاً حرف‌های زشت و رابطه جنسی، با خودم میگم: کاش خدا این چیز رو خلق نمی‌کرد یا مثلاً اون چیز دیگه رو.

در هر دو مورد خانواده‌های هنسن و کین، کودکان (هم‌چنین اندرو و نورا کین) به پرسش‌های مرتبط با خدا و رسانه‌ها به شیوه‌هایی یادآور جنبش انجیل‌گرای آن‌چه اگر مسیح می‌بود، می‌کرد^{۱۲} است؛ اگر چه هیچ‌کس در این دو خانواده نیامی هم از این جنبش نبرد. دربارهٔ این خانواده‌ها و جهت‌گیری‌های مذهبی‌شان دربارهٔ تولیدات رسانه‌ای، در بخش بحث و استدلال پیش‌تر گفته خواهد شد.

خانواده‌های نه چندان مذهبی

خانواده‌های پارکز، شوارتسز، و جرت‌میلر، بر خلاف خانواده‌های اشاره شده، به شکلی منظم، دل‌مشغول مذهب عرفی یا نهادینه نیستند. آن‌ها دربارهٔ مذهب، به شکلی متفاوت از خانواده‌های کین و هنسن صحبت می‌کنند و اغلب مفهوم مذهب یا معنویت را به مقولات اخلاقی مرتبط می‌کنند تا به آموزه‌های مذهبی خاصی. کودکان این خانواده‌ها نیز پیوندهایی را که میان خدا و رسانه‌ها می‌بینند، چندان به نهادهای مذهبی و آموزه‌های سنتی‌شان وصل نمی‌کنند.

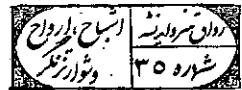
خانوادهٔ پارکز

خانوادهٔ پارکز روستایی‌اند و در مکانی زندگی می‌کنند که از نزدیک‌ترین جادهٔ آسفالت‌شده ۵ مایل و از نزدیک‌ترین شهر کوچک ۱۰ مایل فاصله دارد. راین پارکز پدر خانواده، تحت تعالیم کلیسای چهار انجیل معتبر^{۱۳} پرورش یافته، ولی قواعد سخت و اکید آن را کنار گذاشته است. او می‌گوید که مذهب در زندگی‌اش حقیقتاً مهم است و به نظرگاه مذهبی خویش نمرهٔ ۳ (از محافظه‌کار تا لیبرال) می‌دهد؛ دقیقاً حد وسط. همسرش جیت، به دیدگاه‌های مذهبی خود نمرهٔ ۴ می‌دهد. او می‌گوید مذهب برای‌اش خیلی مهم است. ولی «به مذهب سازمانی و ساختاریافته»، او بر خلاف همسرش، در خانواده‌ای مذهبی بزرگ نشده و در واقع، آشکارا اظهار می‌کند که از رفتن به کلیسا می‌ترسد.

جنت:

او (راین) تحت تعالیم کلیسا بزرگ شده و من نه و خب من از اون‌هایی هستم که به کلیسا

12. What Would Jesus Do (WWJD)
13. Four Square Gospel church



میرن و احساس می‌کنن از حالا باید هر کاری که بهشون گفته میشه رو انجام بدن و خب من هم مثل اون‌هام... ولی گاهی حقیقتاً برای من سخته که قبول کنم اون حرفایی رو که دردی از من دوا می‌کنن، بپذیرم و از خیر باقی‌اش بگذرم؛ در حالی که می‌دونم راین از عهده این کار برمیداد.

جنت و راین به ارزش‌های اخلاقی باور دارند که می‌گویند مبتنی بر تعالیم مسیحی است؛ ولی به کلیسا نمی‌روند. جنت معنویتش را معادل آن می‌داند که «فردی شدیداً عاطفی و لبریز از شور مهربانی» باشد. خانواده بازگ مانند بسیاری از والدینی‌اند که کلارک با آن‌ها مصاحبه کرده است (۱۹۹۸). والدینی که مذهب را مساوی ارزش‌ها می‌دانند.

پسرهای این خانواده به شیوه‌ای از مذهب حرف می‌زنند که معرف خانواده‌ای است که باورهای مذهبی یا اعتقادات تعلیمی منسجم و مشخصاً تعریف‌شده‌ای ندارد، البته در قیاس با خانواده‌هایی که در گروه «عرفاً مذهبی» قرارشان دادم. کری، پسر کوچکتر خانواده پارکر (هنگام مصاحبه ۹ ساله بود) وقتی در برابر این پرسش قرار گرفت که تا به حال، به خدا اندیشیده است، در ابتدا با نوعی حالت دنیوی و سکولار پاسخ داد.

کری:

خب، مثل وقتی حسابی از دست مامان کفری میشم، می‌خوام کاری بکنم ولی به جاش میگم «ای خدا!»

وقتی پسر بزرگتر خانواده، مایکل (که موقع مصاحبه ۱۰ ساله بود)، در جمع خانواده مورد مصاحبه قرار گرفت، در جواب این سؤال که مذهب چقدر برای او مهم است، گفت چندان چیزی از آن نیاموخته است. مادرش خندید و گفت: «فکر کنم این یعنی که باید بیشتر ناز خدا را بکشیم، هان؟» (مایکل، بعد از این ماجرا، برای کریسمس، یک انجیل هدیه گرفت!)

مایکل وقتی پرسش مصاحبه‌گر را شنید که خانواده درباره برنامه‌های تلویزیونی که مضمونی مذهبی دارند، چه فکر می‌کنند، جا خورد. ناپاورانه پرسید: «واقعاً نمایش مذهبی هم هست؟» مادرش دنباله مصاحبه را به دست گرفت و واکنش‌هایش به برنامه‌هایی مانند نظر کرده فرشته و بزرگ‌راهی به بهشت^{۱۴} را تشریح کرد، برنامه‌ای قدیمی که مایکل لندن را به عنوان فرشته‌ای در هیئت انسانی نشان

می‌داد. جنت می‌گوید او این برنامه‌ها را دوست دارد؛ چرا که «بهترین احساسات را در آدم‌ها به وجود می‌آورند». پسرش مایکل، جواب داد که برنامهٔ شبه‌خبری اپلیسی از خیابان‌ها تا حفظت کنیه^{۱۵} نیز بهترین احساسات را در آدم‌ها به وجود می‌آورند. عدم تناسب و واگرایی جواب مایکل از مضامین مذهبی کلیشه‌ای برنامه‌هایی که مادرش به آن‌ها اشاره کرده بود، خود دقیقاً نشانه‌ای از شیوهٔ تفکرش دربارهٔ رسانه‌ها و مذهب بود. در مصاحبه‌های انفرادی بود که پیوندهای آشکارتری که این کودکان میان خدا و رسانه‌ها می‌دیدند، پررنگ‌تر شد.

مایکل گفت که هنگام تماشای برنامهٔ اسرار سرریسته به خدا می‌اندیشد. توضیحات متعاقب او از این پیوند نشانگر فهم او از امور ماورای طبیعی و چگونگی تصورش از ارتباط این امور با تعالیم مذهبی است.

مصاحبه‌گر:

در اسرار سرریسته بحث اشباح و ارواح را به میان می‌کشی. خوب این چیزها چطور می‌تواند تو را به فکر خدا می‌اندازد؟

مایکل:

خب، بیشتر ارواح و اشباح به بهشت خواهند رفت. هر وقت که به این برنامه نگاه می‌کنم، به ویژه وقتی که قسمت مربوط به اشباح رو دیدم، مرتب از خودم می‌پرسم چرا همین الان به بهشت نمیرم؟ آیا نمی‌تونم راهشون رو پیدا کنم یا این که در این‌جا کار ناتمامی دارند یا چیزی نظیر اون؟ چون بعضی وقت‌ها باید که ... یعنی وقتی زمانی که به کلیسا می‌رفتم، همان اولین باری که به کلیسا رفتم، دربارهٔ رفتن به بهشت صحبت می‌کردن و حالا فکر می‌کنم برای رفتن به بهشت، باید قبلش کار [خوبی] انجام داد. پس اشباح هنوز کار خودشون رو پیدا نکردن. برادر کوچکتر مایکل، کری (۹ ساله)، نیز مقولهٔ اشباح را به مفهوم خداوند پیوند می‌دهد و خط روایی فیلم روح را به عنوان نشانه‌ای از فهمش از امور ماورای طبیعی به کار می‌گیرد.

مصاحبه‌گر:

تماشای کدام برنامه‌ها تو را به یاد خدا می‌اندازد؟



15. Save Our Streets

کری:

برنامه‌هایی که مثل قصه‌های اشباح یا شن؛ چون همون طور که می‌دونین اون‌ها به اون بالا، به آسمون میرن و گاهی میان پایین تا یک چیزایی رو ببینن ... مثلاً اگر دوست‌دختری داشته‌م و بعد پیر می‌شدم و می‌مردم و می‌رفتم آسمون، خب بعضی وقتا می‌اومدم این پایین تا ببینمش ... چون وقتی آدم روح شد، میره آسمون.

برادران پارک از گفتمانی استفاده می‌کنند که کلارک (۱۹۹۸) به آن عنوان گفتمان اسرارآمیز یا عارفانه می‌دهد، یکی از چند راهبرد گفتاری محتمل به مذهب که او شناسایی کرده است. گفتار اسرارآمیز «قدرت توضیح‌ناپذیر امور ماورای طبیعی بر جهانی را که می‌شناسیم، بزرنگ می‌سازد» (۱۹۹۸). این همان گفتاری است که الی شوارتز ۱۲ ساله به کار می‌برد. او به خانواده‌ای مختلط تعلق دارد و پدرش صراحتاً بیوندش با مذهب سازمان‌یافته را «بریده است». الی به شکلی منظم به کلیسا نمی‌رود ولی می‌گوید هر وقت بیش پدرش می‌رود، موقع خواب دعا می‌خواند. او برنامه تلویزیونی *دارما و گریگ* را به عنوان نمونه‌ای از برنامه‌های تلویزیونی ذکر می‌کند که موقع تماشايشان به خدا فکر می‌کند؛ چون موضوع آن ارواح است.

پاسخ این کودکان شبیه یکی از نمونه‌هایی است که کلارک (۱۹۹۸) به آن اشاره می‌کند، نوجوانی به اسم جک (۱۵ ساله) که در صحبت‌هایش خدا، فرشتگان و اشباح تقریباً معادل هم هستند.

خانواده جرت‌میلر

خانواده جرت‌میلر نمونه دیگری از محیط عرفاً غیرمذهبی (نامتعصب) است که ممکن است شیوه‌های گسترده‌تری را برای تفکر درباره پیوندهای میان خدا و رسانه‌ها برای کودکان ایجاد کنند. تامی جرت مادری بدون شوهر از طبقه کارگر است که در کار بزرگ کردن ۳ کودک، از جمله دو کودک بومی آمریکایی است که به فرزندی پذیرفته است و در شهری کوچک، با جمعیت ۳۵۰ نفر زندگی می‌کند. پدرشوهر سابقش کشیش جنوبی تعمیدگرایی بود که سبب روگردانی‌اش از کلیسای تعمیدگرا بود. کودکان در طول دوران تحصیلشان، وقتی با مادرشان هستند، به کلیسا نمی‌روند؛ ولی وقتی با پدرشان، شوهر سابق تامی، هستند مراسم کلیسا را به جای می‌آورند. تامی می‌گوید که برای‌اش مذهب کاملاً مهم است، ولی نظیر خانواده پارکز، جوابش را بر حسب مضامین گسترده‌تری می‌دهد که اخلاق عام را با تعالیم خاصی از انجیل متصل می‌سازد.



من می‌خواهم بچه‌ها را اساساً طوری تربیت کنم که بنا به انجیل، بتونن خوب رو از بد تشخیص بدن و بفهمن ممکنه چیزی بنا به انجیل ضروری نباشه، ولی احترام به دیگر انسان‌ها باشه.

بدیهی است که کودکان او تعالیم مذهبی رسمی را دریافت کنند. دنی، کوچکترین فرزند خانواده میلر، ۸ ساله، دربارهٔ بهشت و جهنم بحث می‌کند و خدا را این گونه توصیف می‌کند که در «مکانی از ابر روشن است، در حالی که روی راحتی بزرگی نشسته است و کنارش مسیح و جمعی از فرشتگان سمت راستش قرار دارند».

با این حال، در مصاحبه در جمع خانواده، دنی با پرسش رابطهٔ برنامه‌های تلویزیون با هر گونه امر مذهبی مشکل داشت. او گفت: «من نمی‌دانم مذهب اصلاً یعنی چی؟» مادرش توضیح داد «مذهب تو همان باورت به خداوند است». بعدتر، دنی، در مصاحبه‌ای انفرادی از دو برنامهٔ تلویزیونی نام برد که او را به یاد خدا می‌اندازند، که اولی برنامه‌ای پذیرفتنی و کلیشه‌ای (هم‌چون فرشتگان) بود؛ ولی دومی تعجب‌برانگیز بود؛ دست‌کم برای مصاحبه‌گر: واگنر، رنجر تکراس. دنی در توضیح آن که چطور مجموعهٔ اکشن جاک نوریس او را یاد خدا می‌اندازد، یا جزییات، داستان دو قسمت از این مجموعه را تعریف کرد و مضامین ویژه‌ای مرتبط با فرشتگان را در توضیحاتش گنجانید.

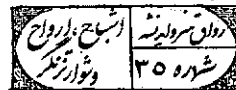
مانند دنی، جاستین برادرخوانده‌اش (۱۰ ساله به هنگام مصاحبه) در پیوند با خدا، دو تولید رسانه‌ای قابل پیش‌بینی را ذکر کرد: فیلم *زن واعظ* و *برنامه‌ای دربارهٔ دعا کردن*. او نیز مانند برادرش از واگنر، رنجر تکراس به عنوان برنامه‌ای یاد کرد که با مذهب سروکار دارد. همچنین از دکتر کوپین، پزشک زن و سریال *نسخهٔ قبلی*،^۶ که شخصیت مرکزی‌اش قدرتی ماورای طبیعی در پیش‌بینی آینده داشت، نام برد. او توضیح می‌دهد:

نسخهٔ قبلی رو به این دلیل نام بردم که از این برنامه می‌تونم چیزای خوبی یاد بگیرم.

نتیجه‌گیری او مبنی بر این که برنامه‌هایی که حاوی درسی اخلاقی‌اند، تحت مقولهٔ برنامه‌های مذهبی قرار می‌گیرند، نشان‌دهندهٔ برداشتی گسترده‌تر از مذهب نسبت به آن برداشتهایی است که به شکلی عرفی و نهاده‌ی به کلیسا مرتبط‌اند.

هم‌چنین او گفت موقع تماشای فیلم *ترمیتاتور* آرنولد شوارتزنگر، که یکی از فیلم‌های محبوبش بود،

16. the show Early Edition



یاد خدا افتاده است.

جاستین:

به نظر من، وقتی کسی می‌میره، به بهشت میره.

مصاحبه‌گر:

همان‌طور که توی فیلم‌ها می‌بینی؟

جاستین:

آهان!

مصاحبه‌گر:

وقتی که ترمیناتور و چیزهایی مثل آن را نگاه می‌کنی، چه؟ توی این فیلم‌ها کلی آدم می‌میرن.

جاستین:

خب من همیشه این‌طوری فکر می‌کنم. اون آدمایی هم که توی این فیلم‌ها می‌میرن، میرن بهشت.

مصاحبه‌گر:

پس فکر می‌کنی همهٔ آدمایی که توی ترمیناتور مردن، میرن بهشت؟

جاستین:

بله، همه به جز اون اولین آدمی که آر‌تولد دیدش.

بحث جاستین از ترمیناتور، معرف آن است که او تیز مثل برادرش دنی، در معرض برخی تعالیم مذهبی قرار دارد؛ در این مورد، مفاهیم بهشت و جهنم با این حال، گسترش آسان مضامین فوق به برنامه‌ای آشکارا غیرمذهبی، معرف فضایی فکری است که در آن، پیوندهای میان رسانه و مذهب به شکلی تنگ‌نظرانه تعریف نشده‌اند.

بحث: بازنگری در مفهوم تأثیر خانوادگی

اگر خانواده را می‌توان عرصهٔ اجتماعی کوچک (ولی مؤثری) به شمار آورد؛ بنابراین مفهوم نشانه‌شناسی اجتماعی در بررسی این امر مفید است که چگونه ممکن است چنین اجتماعی‌شدنی بر معنای‌ای تأثیر بگذارد که کودکان از منابع رسانه‌ای برمی‌گیرند و در زمینهٔ حاضر، چگونه خانواده

ممکن است در تفکر کودکان دربارهٔ رسانه‌ها و پیوندهای‌اش با مضامین مذهبی یا معنوی امری مهم و شکل‌دهنده باشد. از آن‌جا که این خانواده‌ها نمایندهٔ تأثیرات گسترده‌تر اجتماعی و (به ویژه برای خانواده‌های کین و هنسن) مذهبی هستند، قصد من انکار این زمینه‌ها و بافت‌های گسترده‌تر نیست؛ برعکس، من در کار مطرح ساختن این موضوعم که این خانواده‌ها درون بافت‌ها و زمینه‌های خاصی‌اند که نیروهای اجتماعی‌سازی وسیع‌تری را فراهم می‌آورند که اینک در سطح خانوادگی منعکس می‌شوند.

بیابید با کاربرد نشانه‌شناسی اجتماعی، خانواده‌های نام برده‌شده را دیگر بار بررسی و مطالعه کنیم. در این‌جا، خانوادهٔ کین به علنی‌ترین و آشکارترین شکل مذهبی‌ترین خانواده‌های معرفی‌شده‌اند. هم اندرو و هم نورا کین، گزینش‌های رسانه‌ای‌شان، به ویژه ممنوعیات مرتبط با آن‌ها، را بر حسب باورهای مذهبی و تعالیم دینی پرداخته و شکل داده‌اند. نقدها و خرده‌گیری‌های آن‌ها از رسانه‌های سکولار هم‌خوان با «شکوه‌های معمول در باب تأثیرات اخلاقی مخرب و نفرت‌انگیز انواع گوناگون محتوی‌های تولیدات رسانه‌ای است» که شولتز به عنوان هراس مشترک در میان انجیل‌گرایان تشخیص داده است. (۱۹۹۶)

کودکان خانوادهٔ کین هم‌چنین برخورد و کلامی را در بحث دربارهٔ گزینش‌های رسانه‌ای‌شان، به ویژه دربارهٔ پرسش پیوند آن‌ها با خداوند اتخاذ کرده‌اند. دیگر آن‌که، این کودکان در جاهای دیگری از مصاحبه‌های انفرادی‌شان، برنامه‌های رادیویی مخصوص کودکان مسیحی را که گوش می‌کنند، توضیح داده بودند: *ماجراهایی در اودیسه و ساعت انجیل کودکان* و هم‌چنین فیلم‌های مبتنی بر انجیل که گاهی توصیه می‌شود برای تکمیل تمرینات خانگی مدرسه‌شان که تحت مدیریت کلیسا است، آن‌ها را تماشا کنند. با این حال، وقتی از آن‌ها پرسیده شده بود وقتی تلویزیون یا فیلم تماشا می‌کنند، به یاد خدا می‌افتند یا نه، ذکری از این نمونه‌ها به میان نیامده بود؛ هم‌چنین آن‌ها صراحتاً به برنامه‌های رادیو به عنوان *بديل اشاره‌ای هم نمی‌کنند*؛ در عوض، فکر و ذکرشان ممنوعیات و محرمات است؛ باید بر این نکته تأکید کنم که این پاسخ‌ها در مصاحبه‌های انفرادی به دست آمدند که در آن‌ها، کودکان از آنچه والدین‌شان به من گفته بودند، خبر نداشتند. آن‌ها گفتند که زیاد تلویزیون نگاه نمی‌کنند و برنامهٔ هم‌چون *فرشتگان* را هرگز ندیده بودند و از همین رو، امکانی برای عرضهٔ



جواب نداشتند.

هم سارا هنسن و هم مادرش از فیلم هوسبیز صحبت کردند که قصه تیم بسکتبالی در یک شهر کوچک بود که بر مشکلات فراوانی فائق آمده بودند و از همین رو، الگویی برای شان شده بود و بلز هنسن هم، این فیلم را یکی از فیلم‌های محبوب خانواده به حساب آورده بود. با این همه، سارا در جواب به پرسش پیوند میان خدا و رسانه‌ها به الگو و مضمون الهام‌بخش و مشوق تولیدات رسانه‌ها اشاره‌ای نکرده بود، بلکه در عوض از این ایده سخن گفته بود که کدام برنامه را خدا می‌پسندد و کدام را نه. پاسخ او بیشتر هم‌راستا با طرد صریح مجله تایم به عنوان مجله‌ای ضد خدا از طرف پدرش بود.

استدلال من این است که هر دو خانواده بیانگر نمونه‌هایی بودند که در آن‌ها، جهت‌دهی‌های آشکارا مذهبی، کودکان‌شان را به چنان شیوه‌ای اجتماعی ساخته‌اند که پیوندهایی را که میان خدا و رسانه‌ها برقرار می‌سازند، در آن چهارچوب‌های صراحتاً مذهبی محاط شده است.

خانواده‌هایی که در آن‌ها کودکان از پیوندهایی گسترده‌تر و غیر کلیشه‌ای‌تر میان خدا و رسانه‌ها صحبت می‌کردند، آن خانواده‌هایی بودند که والدین‌شان به شکلی بازتر و در چهارچوب‌هایی غیرتنگ‌نظرانه از مذهب صحبت می‌کردند و بیشتر بر حسب رمزگان اخلاق عمومی به زندگی می‌نگریستند. هاگ، جانسن و لوییدنز (۱۹۹۴) می‌گویند که نوعی رمزگان اخلاقی مشترک که بر این نکته تأکید دارند که باید راست‌کردار و منصف بود و به دیگران آزار نرساند و در کل «بر زندگی خوب و مبتنی بر امر خیر» اعتقاد دارند، از سوی افرادی از طیفی گسترده - از بنیادگراها گرفته تا لیبرال‌های مذهبی و حتی لادری‌گرایان - به گونه‌ای مرتبط با مذهب دانسته می‌شود. یکی از مصاحبه‌شوندگان که به کلیسا نمی‌رفته اخلاق را به منزله «ذات و دقیقاً اصل و اساس مذهب» تعریف کرده بود. (۱۹۹۴)

راین بارک می‌گوید او بخش اعظم ارزش‌های اخلاقی‌اش را «از منظری معنوی یا از منظری انجیلی» به دست می‌آورد ولی او نیز بر حسب امور عام‌تر راست و غلط و اصول قانون اساسی ایالات متحده که می‌گوید همه انسان‌ها برابر آفریده شده‌اند، سخن می‌گوید. او هنگام صحبت از محتوای رسانه‌ها، بحث راست و غلط را بحتی اخلاقی «با رنگ و لعابی مذهبی» به شمار می‌آورد.

این اعمال گسترده رمزگان اخلاقی به دیدگاهش، به جای کاربرد مذهب نهادینه و عرفی خاصی، در

پذیرش و دریافت برنامه‌های تلویزیون هم نقش دارند و این که آیا این برنامه‌ها ممکن است حاوی چیزی باشند که تحت مقوله تعلیمات «مذهبی» قرار گیرند یا نه.

جنت پارک، که بچه‌هایش با قصه‌های ارواح و اشباح به یاد خدا می‌افتادند، وقتی از برنامه‌های تلویزیونی صحبت می‌کند که از آن‌ها لذت می‌برد، به مضامین اخلاقی عام‌تر نظر دارد تا به مضامینی که علناً به آموزه مذهبی خاصی پیوند خورده باشند. او در توضیح آن که چرا از هم‌چون فرشتگان لذت می‌برد، می‌گوید:

من عاشق پایان آموزنده، مشوق و شاد هستم، این که به تو بگویم آدم خوبی باش، سخت کار کن، خلاصه ... چیزهایی که در مردم ارزش‌های نیک غیرسازش کارانه را برانگیزد:

به همین منوال، تامی جرت که کودکانش میان مفهوم خدا یا ترمیناتور و واکر، رنجر، تگزاس پیوندی برقرار می‌سازند، آینه ارزش‌های عام‌تری است که به اعتقادش، کودکان او می‌توانند از برنامه‌هایی مانند هم‌چون فرشتگان، یا فیلم مابعد آن، سرزمین موعود، بیاموزند.

تامی به نظر من، این برنامه‌ها می‌خوان ما به نکته‌ای برسیم. می‌خوام بچه‌ها طوری بزرگ بشن که به دیگران احترام بذارن، در عین اون که سرزمین شون رو نیز محترم بشمارن. می‌خوام بچه‌ها بدونن که آمریکا جای جدای از باقی جهان نیست و اگه بقیه ملت‌ها و کشورها به اون احتیاج داشته باشن، آمریکا به فکر اون‌ها هم هست. و به نظر من برنامه‌هایی مثل هم‌چون فرشتگان و سرزمین موعود چیزهایی مثل این رو نشون میدن.

این تفکرات هم‌ساز با توضیفات شولتز (۱۹۹۰) از برنامه‌های تلویزیونی هستند که اساطیر گسترده‌تری را استمرار می‌بخشند و با باورهای معنوی می‌خوانند که لزوماً به شکلی صریح مذهبی‌اند؛ باورهایی چون پیروزی خیر بر شر و این که اعمال و آثار افراد اخلاقی‌گرا می‌توانند جانش را رستگاری بخشند. به همین منوال، نیوکام (۱۹۹۰) استدلال می‌کند که مضامین اخلاقی عام مضمّن در برنامه‌های تلویزیون به امری متعالی اشاره ندارند که به شکلی تنگ‌نظرانه، مختص گروهی خاص و فرقه‌گرایانه تعریف شده باشد. او می‌گوید:

به هر حال، هر تماشاگری می‌تواند نمادهای متعالی خویش را در مکان‌های مختلف بیابد.
(۱۹۹۰)

گویا چنین توصیفی شرح حال کودکانی نباشد که در این جا تحت عنوان خانواده‌های عرفاً غیر مذهبی یا نامتعصب بررسی شدند؛ یافتن افکار و مثال‌هایی از امر متعالی و معانی معنوی در جاهایی که احتمالاً دوز از انتظار سنت‌های کلیسایی باشند. با این همه، بر آنم که نشان دهم این نکته که این کودکان که تحت تعالیم مذهب عرفی و نهادینه در بافت‌ها و زمینه‌های خانوادگی‌شان نیستند، پیوندهای پیش‌بینی‌ناپذیرتری میان خدا و رسانه‌ها برقرار می‌سازند، شاید در واقع امری پیش‌بینی‌پذیر باشد.

• این مقاله با نام

“Ghosts, spirits and Schwarzenegger: Children’s connections to God in mediated culture”

نوشته لی هود (Lee Hood) در سومین همایش بین‌المللی دین، رسانه و فرهنگ (ادینبورگ سوند، ۱۹۹۹) ارائه گردید. نسخه انگلیسی این مقاله در پایگاه اطلاع‌رسانی دانشگاه بودلر کلرادو به نشانی زیر موجود است:

<http://www.colorado.edu/Journalism/MEDIA/LYF/analysis/edinpaper.html>

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی